

بسم الله الرحمن الرحيم

بررسی معنای تعلیل در حروف جر

محمد جواد فرمانبر کله بنی^۱

چکیده

در حروف جر در زبان عربی چندین حرف وجود دارند که مفید تعلیل هستند. نکته ای که در این رابطه وجود دارد این است که منظور از تعلیل چیست و تفاوت این حروف در افاده تعلیل چگونه است. آیا می توان گفت همه این حروف دقیقا یک معنا دارند؟ از آن جا که حروف جر کاربرد بسیار زیادی در زبان عربی دارند و از طرف دیگر در افاده های معنایی این حروف از جمله معنای تعلیل نیز بین نحاة اختلاف نظر وجود دارد، اتخاذ مبنایی ثابت و استوار در این باب از مهم ترین وظایف دانش آموختگان این زبان است. تعلیل در معنای بسیاری از حروف جر ذکر شده است که بررسی آن ها تأثیر بسزایی در فهمی عمیق و دقیق از زبان قرآن و روایات دارد. در این مقاله سعی شده است حروف جری که معنای تعلیل دارند از نظر احکام و خصوصیات آن ها به ترتیب مورد بررسی قرار گیرند و همچنین افاده معنای تعلیلی آن ها به صورت دقیق طبق نظر نحاة و با تطبیق بر مثال ها مورد بحث قرار گیرد.

واژگان کلیدی: حروف معانی، حروف جر، تعلیل، معانی حروف.

۱. طلبه پایه دوم مدرسه شهیدین (ره) قم.

۱. مقدمه

بی شک می توان گفت زبان عربی در میان زبان های گوناگون، زبانی با ظرافت هایی کم نظیر و بلکه بی نظیر است. از این رو مسئله پرداختن به دقت های بسیار ظریفی که در این زبان زیبا وجود دارد، همواره مورد توجه دانشمندان این زبان بوده است. این مطلب در زمینه افاده های معنایی حروف معانی در این زبان، پر رنگتر به نظر می رسد زیرا هر کدام از حروف معانی در زمینه های مختلف، معانی متفاوتی را در بر دارند. بنابراین حروف جر و معانی آن ها که زیر مجموعه حروف معانی به شمار می روند خالی از این ظرافت های زبانی نیستند.

در این میان این مقاله در صدد پرداختن به معنای تعلیل در حروف جر و خصوصیات آن ها است. در میان حروف جر ده حرف وجود دارد که حرف از تعلیلی بودن آن ها به میان آمده است. در ابتدای این مقاله مفهوم شناسی تعلیل مورد بررسی قرار می گیرد و در ادامه در فصولی جداگانه ابتدا توضیحی درباره کلیات و بعضی احکام هر حرف و مواضع استعمال آن و... داده می شود و در مرحله بعد تفاوت های معنایی و چرایی استفاده از حروف متنوع برای معنای تعلیل و همچنین دقت هایی که در هر کدام از آن ها در قالب تعلیل وجود دارد، ارائه می گردد.

ضرورت بحث از این موضوع وقتی مشخص می شود که در قرآن کریم و بعضی روایات بتوان از این تنوع در استفاده از حروف تعلیلی مختلف و احکام متنوع آن ها، در زمینه های متفاوت اغراض نحوی و بلاغی مغتنمی برداشت کرد. در این رابطه می توان به چند کتاب و مقاله که تا حدی به این موضوع پرداخته اند اشاره کرد که عبارتند از: «استخدام حروف المعانی فی إفادة معنی التعلیل» اثر محمد سعد محمد احمد، «تعلیل در معانی حروف جر عربی و حروف اضافه فارسی» اثر سید محمدرضا ابن الرسول و سمیه کاظمی نجف آبادی، «التعلیل فی اللغة العربیة» اثر هادی نهر و «المعانی المشتركة بین حروف الجر» اثر فاضل صالح السامرائی.

علی رغم وجود این کتب و مقالات نکته ای وجود دارد و آن این است که در بعضی از کتب و مقالات بررسی شده، به صورت جامع و به طور خاص به همه حروف جری که در معنای تعلیل استعمال شده اند، پرداخته نشده و در بعضی دیگر به صورت دقیق و کامل به این تفاوت معنایی و آراء نحاة در این رابطه پرداخته نشده است.

۲. مفهوم شناسی تعلیل

ریشه کلمه تعلیل «ع ل ل» است و همچنین این لفظ مصدر باب ثلاثی مزید تفعیل است. در کتب لغت معانی متفاوتی برای این ریشه ذکر شده است. برای مثال در خصوص معنای علة گفته شده: «المرض و حدثٌ يشغلُ صاحبه عن وجهه» (خلیل، ۱۴۰۹ ق، ص ۸۸) و جوهری در کتاب خود صحاح در توضیح آن می گوید: «كأنَّ تلك العلة صارت شغلا ثانيا منعه شغله الأوَّل» (جوهری، ۱۴۰۴ ق، ج ۵، ص ۱۱۷۳). همچنین درباره معنای لغوی تعلیل هم گفته شده: «التعليلُ سقى بعد سقىٍ و جنى الثمرة مرةً بعد أخرى» (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۱، ص ۴۶۸). اما از نظر عرفی و اصطلاحی معنایی که تعلیل افاده می کند بسیار متفاوت است. معنای اصطلاحی تعلیل این است که چیزی علت و سببی برای چیز دیگری باشد (یعقوب، ۱۹۸۵ م، ص ۲۶۳). و وقتی می گوییم: من علَّلَ الشيءَ یعنی علت آن را روشن کرد و با دلیل آن را اثبات کرد (سانو، ۱۴۲۷ ق، ص ۱۳۸). همچنین تعلیل از معانی حروف جر «باء، فی، من، إلی، کاف، کی، لام، حتی، علی و عن» است (تونجی، ۱۴۲۱ ق، ص ۱۸۹) که ان شاء الله مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۳. بررسی حروف جر با معنای تعلیل در زبان عربی

قبل از شروع بحث از بررسی تفصیلی این حروف مقدمه ای مطرح می شود که شامل بررسی نظرات نحاة درباره چگونگی تعدد معانی حروف و نیابت آن ها از یکدیگر است. این مقدمه وسعت دید خوبی به خواننده ارائه می کند و این موضوع سبب می شود گنگ بودن افاده های معنای تعلیل در شاهد مثال های این حروف جر تا حد زیادی برطرف شود و هر چه بیشتر خالی از ابهام باشد.

۳-۱. مقدمه ای ضروری

به صورت کلی در نیابت حروف جر از یکدیگر و در نتیجه تعدد معانی آن ها دو دیدگاه در میان نحاة وجود دارد. دیدگاه اول که مربوط به بصریون باشد، نیابت حروف از یکدیگر را به عنوان اصل، رد می کند. آن ها معتقد هستند در هر حرفی اصل بر این است که جز بر معنایی که برای آن وضع شده است دلالت نمی کند و در نتیجه نمی تواند دلالت بر معنای حروف دیگر داشته باشد (ابن انباری، ۱۴۲۸ ق، ج ۲، ص ۳۹۳). این گروه در مواجهه با مواردی که در ظاهر نشان دهنده نیابت حروف از همدیگر از لحاظ معنایی هستند، سه رویکرد را اتخاذ می کنند: ۱. معنا را به تأویل می برند. البته تأویلی که لفظ قابلیت پذیرش آن را داشته باشد. مانند آیه شریفه: «وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ» (طه، ۷۱) که بصریون حرف فی در این آیه را به معنای علی

نمی‌گیرند بلکه با همان معنای ظرفیت در حرف فی توجیه می‌کنند. مثلاً در توجیه این مثال می‌توان گفت گرچه در اینجا معنای علو و استعلاء وجود دارد اما جذع ظرفی برای شخص به صلیب کشیده شده در نظر گرفته شده است زیرا مصلوب ناچاراً در بخشی از جذع حلول می‌کند (مالقی، ۱۴۲۳ ق، ص ۴۵۲). ۲. تضمین فعل با فعلی که با همان حرف جر، متعدی می‌شود؛ مانند آیه شریفه: «وَقَدْ أَحْسَنَ بِي» (یوسف، ۱۰۰) که فعل لَطَفَ را در فعل أَحْسَنَ تضمین می‌کنند. ۳. در مرحله سوم نیابت حروف از یکدیگر را به صورت شاذ جایز می‌دانند. اما در مقابل کوفیون نیابت حروف را به عنوان اصل می‌پذیرند و راه این‌ها کم‌معونه‌تر است (ابن هشام، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۱۱۱). بنا بر آنچه گفته شد ما در این مقاله طبق مذهب کوفیون پیش می‌رویم ان شاء الله.

همانطور که گفته شد ما به ترتیب از این حروف بحث خواهیم کرد. در چینش این حروف منطقی حاکم است که در ادامه می‌آید. این حروف در سه دسته جای می‌گیرند که به ترتیب مطرح می‌شوند. این دسته‌ها از این قرار هستند: ۱. با اینکه حرف لام در حقیقت در دسته دوم جای می‌گیرد اما به خاطر اهمیت آن در تعلیل حرف اول ذکر می‌شود. ۲. بعد از لام حروفی مورد بحث قرار می‌گیرند که معنای تعلیل در آن‌ها برجسته و پررنگ است و با شروط معینی افاده تعلیل می‌کنند. این دسته، دو حرف حتی و کی هستند. ۳. حروف جری اند که افاده تعلیل می‌کنند اما معنای تعلیل آن‌ها تحت تأثیر معنای اصلی آن‌ها تفسیر می‌شود و آن‌ها عبارتند از حروف: باء، علی، عن، فی، لام و من. ۴. حروفی هستند که در افاده معنای تعلیل آن‌ها بین نحاة اختلاف است که دو حرف کاف و إلی هستند.

۲-۳. حرف لام

نزد مشهور هجده حرف جر در زبان عربی وجود دارد و در این میان ده حرف از آنها معنای علیت در معانی آن‌ها ذکر شده است که در مفهوم شناسی به این حروف اشاره شد. گرچه تنها حرفی که برای تعلیل وضع شده است، حرف کی است. اما اولین حرفی که در این متن مورد بررسی قرار می‌گیرد حرف جر لام است. این بدان جهت است که شاید بتوان حرف لام را اصلی‌ترین حرف در معنای تعلیل دانست زیرا بیشترین استعمال در این معنا را دارد و بیشتر حروف دال بر تعلیل به آن بر می‌گردند. این در حالی است که معنای اصلی لام جر، اختصاص یا استحقاق و ملک است و معنای تعلیل، معنایی فرعی برای حرف لام به شمار می‌رود که طبق سیاق کلام قابل فهم است (ابن الرسول، سید محمد رضا؛ کاظمی نجف آبادی، سمیه (۱۳۹۱)، تعلیل در معانی حروف جر عربی و حروف اضافه فارسی، نشریه فنون ادبی، ش ۶، صص ۴۶-۲۷).

لام تعلیل حرفی است که دلالت بر علیت و سببیت ما بعد آن برای ما قبلش دارد (حسن، ۱۳۹۸ ق، ج ۲، ص ۴۷۳)؛ مانند آیه شریفه: «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمْ» (نحل، ۶۴) که تبیین، علتی برای انزال کتاب ذکر شده است و مانند: «جئتک لشرفک». این لام، «لام کی» هم نامیده می شود و این به آن دلیل است که این حرف همان چیزی را افاده می کند که حرف کی افاده می کند (مرادی، ۱۴۱۳ ق، ص ۱۱۵). نوع دیگری از لام که ممکن است با این لام اشتباه گرفته شود، لام صیوروت یا لام عاقبت و یا لام مآل است؛ مانند آیه شریفه: «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا» (قصص، ۸). همانطور که از آیه شریفه فهم می شود، این لام تعلیل نیست زیرا دشمن شدن حضرت موسی (علیه السلام) در آینده، نمی تواند دلیل التقاط فرعون باشد. بلکه قصد فرعون این بود که حضرت موسی برای او مایه چشم روشنی باشد نه دشمن او. اما بر خلاف میل او در عاقبت، خلاف این امر محقق شد. (ابن هشام، ۱۴۲۷ ق، ص ۸۹). به همین دلیل هم این لام از تعلیل جدا شده و لام عاقبت نام گرفته است.

علاوه بر اینکه این حرف جر بر سر اسم صریح می آید، بر سر فعلی که تأویل به مصدر رفته هم می آید که در این صورت آن فعل منصوب می شود. اما نحاة بر سر اینکه ناصب این فعل چیست اختلاف دارند و نظر جمهور در این رابطه این است که آن مضمرة ناصب این افعال است. نظرات دیگر نحاة در این موضوع را می توان در سه دسته جای داد: ۱. جناب سیرافی و ابن کیسان معتقدند که اضافه بر آن مضمرة، کی مضمرة هم می تواند ناصب این افعال باشد. ۲. بیشتر کوفیون خود لام را ناصب می دانند. ۳. جناب ثعلب هم لام را ناصب می داند با این تفاوت که آن را به خودی خود به عنوان ناصب نمی پذیرد بلکه آن را نائب از آن ناصبة می داند (ابن هشام، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۲۱۰).

نکته دیگری که در اینجا قابل ملاحظه است جواز اظهار آن ناصبة مقدره است. مانند این که گفته شود: «جئتک لأن تکرمنی». اما گاهی آوردن آن واجب می شود و آن وقتی است که این حرف مقرون به «لا» باشد؛ مانند آیه شریفه: «لِأَنْ لَا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ» (بقره، ۱۵۰) و این برای جلوگیری از ثقاتی است که به دلیل اقتران دو لام پدید می آید (همان).

قسم دیگری از لام تعلیل که به آن ملحق می شود، لام دوم در مثال: «یا لزیدِ لعمرو» است که لام استغاثه نامیده می شود و معنای آن می تواند «أدعوك لعمرو» یا «مدعوا لعمرو» باشد (همان).

اما معنای تعلیلی که مربوط به لام است همانطور که گفته شد گسترده است و معنای بسیاری از حروف تعلیل به معنای این حرف بر می گردد. می توان گفت در معنای تعلیل حرف جر ما دو نوع افاده معنایی داریم: ۱. تحصیلی ۲. حصولی. منظور از تحصیلی این است که ما کاری را انجام می دهیم تا چیزی حاصل شود و

آن چیز علت انجام دادن آن کار توسط ما می شود؛ مانند: «ضربتک للتأديب». در این مثال ادب کردن از قبل موجود نبوده بلکه ما با زدنمان در صدد تحصیل آن بوده ایم. اما در نوع دوم، علت از قبل موجود بوده است و آن علت سبب وقوع فعل است؛ مثل وقتی که می گوییم: «ضربتک لسوء أدبک». در واقع در این مثال سوء ادب از قبل وجود داشته و علت فعل شده است و ما در صدد تحصیل آن نبوده ایم (سامرایی، ۱۴۲۸ ق، ج ۳، ص ۷۷-۷۸). گفته شده است که معنای تعلیل افاده اختصاص که از معانی اصلی حرف لام است را نیز می کند. مثلاً در مثال «ضربتک للتأديب» عمل ضرب اختصاص به تأديب دارد (همان، ص ۵۶).

۳-۳. حرف حتی

حتی نیز از حروف جاره مفید تعلیل است و معنای غالبی آن مانند حرف «من» انتهای غایت است. حتی جاره از جهت استعمال دو نوع است:

۱. فقط جر دهنده اسم ظاهر صریح است؛ این نوع از حتی فقط در معنای انتهای غایت استعمال می شود و به همین دلیل حتی غائیة نامیده می شود. مانند: «قرأتُ الكتابَ كله حتى الفصلِ الأخيرِ». بنابراین این قسم از حتی از محل بحث ما خارج است چون دلالتی برای معنای تعلیل ندارد (حسن، ۱۳۹۸ ق، ج ۲، ص ۴۸۲).
۲. فقط جر دهنده مصدر منسبکی است که منصوب به آن مقدره است. این نوع از حتی بنابر سیاق کلام مفید یک معنا از این سه معنا است: ۱. انتهای غایت ۲. تعلیل ۳. استثنا. مثال برای معنای تعلیل حرف حتی مانند آیه شریفه: «وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا» (بقره، ۲۱۷) و مانند: «أَسْلِمَ حَتَّى تَدْخُلَ الْجَنَّةَ». همانطور که از مثال ها پیدا است هر دو فعلی که حتی بر سر آن ها آمده است منصوب هستند و علت نصب آن ها آن مضمرة است (همان، ص ۴۸۲-۴۸۳). البته نظر کوفیون در رابطه با نصب فعل متفاوت است. آن ها معتقدند منشأ این نصب خود حرف حتی است بر خلاف بصریون که نصب را مربوط به آن مقدره می دانند و می گویند مصدر مؤول متشکل از آن و فعل، محلاً مجرور است (ابن انباری، ۱۴۲۸ ق، ج ۲، ص ۴۸۹). تفاوت معنای تعلیلی حتی جارة با لام جارة در این است که در حتی بر خلاف لام، ماقبل این حرف علت و سببی برای ما بعد آن است (همان، ص ۴۸۶).

۳-۴. حرف کی

در رابطه با این حرف جر سه مذهب وجود دارد: ۱. این که همیشه ناصب فعل و حرف مصدری است و این نظر مربوط به مذهب کوفیون است. ۲. مذهب جناب کسائی است و آن این است که حتی همیشه حرف

جر است، مفید معنای تعلیل است و منصوب شدن فعل مضارع بعد از آن منصوب به آن مقدره است. ۳. نظر جمهور بصریون است. آن‌ها معتقدند که حتی گاهی جارة است، گاهی ناصب فعل و گاهی مختصر شده اسم «کیف» است و ما در این مقاله طبق نظر اخیر پیش می‌رویم (ابن انباری، ۱۴۲۸ ق، ج ۲، ص ۴۷۴).

حرف کی تنها حرف جری است که برای معنای تعلیل وضع شده است و از لحاظ عمل و معنا مانند لام تعلیل است. بنابراین در این حرف هم مانند لام، ما بعد آن دلیلی برای ما قبلس است. مواضع استعمال کی:

۱. بر سر ما استفهامیه بیاید که در این صورت به صورت «کِیْمَه» نوشته و خوانده می‌شود که حرف هاء آن برای سکت است؛ مانند: «کِیْمَ ذَهَبَ إِلَى الْبیتِ؟» به معنای «لمه». ۲. بر سر ما مصدریه بیاید؛ مانند:

إِذَا أَنْتَ لَمْ تَنْفَعْ فَضْرًا فَإِنَّمَا يُرَجَى الْفَتَى كَى مَا يَضُرُّ وَيَنْفَعُ

۳. و گفته شده است ما كَافَّةً. ۴. بر آن مصدریه مضمرة وارد شود؛ مانند: «جئتک کی تُکْرَمَنِ» در صورتی که نصب فعل را به دلیل آن در تقدیر گرفته شده بدانیم (ابن هشام، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۱۸۲).

و در مثل آیه شریفه: «لُكَيْلًا تَأْسَوُا عَلٰی مَا فَاتَكُمُ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُم» (حدید، ۲۳)، کی حرف مصدریه است و مانند حرف آن مصدریه است زیرا قبل از آن لام تعلیل آمده است و اگر کی حرف تعلیل می‌بود، دیگر لام تعلیل بر سر آن نمی‌آمد و در مثل آیه شریفه: «كَى لَّا يَكُونُ دُوْلَةً» (حشر، ۱۷)، که خبری از لام تعلیل نیست، چه لامی قبل از کی در تقدیر بگیریم و چه نگیریم، کی در آیه تعلیلیه و جارة است و آن مضمرة ای بعد از آن در تقدیر گرفته می‌شود (همان). از آنچه گذشت می‌توان پی برد که حرف کی بر سر اسم معرب و اسم صریح وارد نمی‌شود (حسن، ۱۳۹۸ ق، ج ۲، ص ۴۵۷).

۳-۵. حرف باء

معنای اصلی حرف باء الصاق است و سیبویه هم غیر از این معنا برای باء معنایی ذکر نکرده است. اما این حرف در معنای سببیت نیز کاربرد دارد و در این صورت باء سببیه نامیده می‌شود و بیشتر نحاة به دلیل وجود معنای سببیت، معنای تعلیل را به صورت جداگانه برای آن ذکر نکرده اند و این دو معنا را یکی گرفته اند (مرادی، ۱۴۱۳ ق، ص ۳۹-۴۰). مرحوم رضی (رضی الله عنه) معنای سببیت در حرف باء را فرعی بر معنای استعانت دانسته است (رضی الدین استر آبادی، ۱۳۸۴، ج ۴، ص ۲۸۱). مثال باء سببیت مانند آیه شریفه: «إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمْ الْعِجَلِ» (بقره، ۵۴) یعنی شما به سبب گرفتن گوساله به عنوان معبود به خودتان ظلم کردید و مانند آیه دیگر: «فَكَلَّمَا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ» (عنکبوت، ۴۰) یعنی هر یک را به سبب گناهش گرفتیم. و باء جارة در شعر حضرت ابی طالب (علیه السلام) درباره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز از این موارد است:

و أبيضٌ يُستسقى الغمامُ بوجهه شمال اليتامى عصمةً للأرامل

اما در این میان جناب ابن مالک به این مسئله راضی نشده و بین معنای تعلیل و سببیه تفاوت قائل شده است و از طرف دیگر معنای سببیت را با استعانت پیوند داده و به نوعی یکی دانسته است و آن را این طور تعریف کرده است: باء سببیت حرفی است که بر سر چیزی بیاید که به صورت مجازی به وسیله این چیز از فاعل حقیقی بی نیاز شویم؛ مثلاً در مثال: «کتبت بالقلم» حرف جر باء بر سر قلم آمده است که ما به صورت مجازی می توانیم از فاعل حقیقی که متکلم وحده باشد صرف نظر کنیم و فاعل را قلم بگیریم و بگوییم: «کتب القلم» و این مورد به صورت مجازی صحیح است. درحالی که اکثر نحاة این باء را باء استعانة می گیرند و در این موارد باء سببیت را رد می کنند. جناب ابن مالک در مقابل باء تعلیل را بائی می دانند که غالباً لام تعلیل می تواند جای آن بنشیند. درباره نام گذاری این باء هم باید گفت که جناب ابن مالک نام سببیت را برای آن جایز دانسته و استعانة را جایز ندانسته زیرا در افعال منسوب به خداوند که باء در آن ها به کار می رود، شایسته نیست از لفظ استعانة استفاده شود (ابن مالک، ۱۴۱۰ ق، ج ۳، ص ۱۴۹-۱۵۰). با این وجود ما در این مقاله این نظر را کنار می گذاریم و نظر مشهور را سر لوجه قرار می دهیم.

خصوصیتی که حرف باء در افاده معنای تعلیل دارد این است که دلالت بر مقابله و جزاء دارد. مثلاً در مثال: «عاقبتَه بذنبه»، عقوبت در مقابل، در عوض و در جزای ذنب است. همچنین در مثال آیه شریفه: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» (روم، ۴۱)، ظهور فساد مقابل، در عوض و در جزای اعمال مردم است. همین معنا در مثال هایی که اخیراً ذکر شده است نیز جاری است. برخلاف لام تعلیل که همانطور که بیان شد لام تعلیل، افاده اختصاص دارد و در مثل: «جئتک للمعالجة»، مقابله ای مشاهده نمی شود و معالجه در مقابل چیزی قرار داده نشده است. تفاوت دیگری که بین لام تعلیل و باء سببیه وجود دارد این است که علتی که مقترن با حرف باء است، غالباً قبل از حدوث فعل حاصل شده است اما لام تعلیل همانطور که در بخش خودش بیان شد، می تواند حصولی و یا تحصیلی باشد. بنابراین نمی توان همیشه این دو حرف را به جای یکدیگر استعمال کرد مثلاً در آیه شریفه: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴)، نمی توان به جای «لذکری»، از «بذکری» استفاده کرد (سامرائی، ۱۴۲۸ ق، ج ۳، ص ۷۷-۷۸).

۳-۶. حرف علی

معنای غالبی حرف جر علی استعلا است و در معانی دیگری نیز به کار می رود که معنای تعلیل از آن ها است؛ مانند آیه شریفه: «وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ» (بقره، ۱۸۵) که یعنی خدا را به دلیل هدایت او شما را بزرگ شمارید و مانند:

عَلَامَ تَقُولُ الرَّمَحُ يُثْقِلُ عَاتِقِي إِذَا أَنَا لَمْ أَطْعَنُ إِذَا الْخَيْلُ كَرَّتْ

علام در شعر بالا متشکل از حرف جر علی و ما استفهامیه است که الف آن حذف شده است. خصوصیتی که در معنای تعلیل حرف علی وجود دارد، این است که در آن معنای استعلا وجود دارد و همانطور که بیان شد این معنا، معنای غالبی حرف علی است. مثلاً در جمله: «كَافَأْتُهُ عَلِيَّ إِحْسَانَهُ» گویی مكافأة بر احسان واقع شده است و در مثل: «عَاقَبْتُهُ عَلِيَّ إِسَاءَتِهِ» گویی معاقبه بر إساءة و بدی قرار داده شده است (سامرائی، ۱۴۲۸ ق، ج ۳، ص ۷۹).

۳-۷. حرف عن

معنای غالبی حرف جر عن مجاوزة است و بصریون غیر از این معنا معنایی برای آن ذکر نکرده اند. اما در معنای تعلیل هم استفاده شده (ابن هشام، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۱۴۷-۱۴۸). مانند آیه شریفه: «وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ» (توبه، ۱۱۴) و آیه شریفه: «وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ» (هود، ۵۳). البته همانطور که اشاره شد، نحاة در این موضوع اتفاق نظر ندارند مثلاً جناب زمخشری درباره آیه ۵۳ سوره هود که ذکر شد، گفته است: «عن قولك» حال از ضمیر در عبارت «تَارِكِي آلِهَتِنَا» است مانند این که گفته شود: «و ما نترك آلِهتنا صادرین عن قولك» (زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۴۰۳).

مرحوم رضی در این زمینه می فرماید: (ابوعبیده درباره آیه شریفه: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» (نجم، ۳) گفته است که «عن الهوى» به معنای «بالهوى» است و همین معنا هم بهتر است. در این صورت جار و مجرور صفت مفعول مطلق محذوف ترکیب می شود یعنی «نطقاً صادراً عن الهوى». پس در مثل این موارد عن افاده سببیت می کند مانند: «قلتُ هذا عن علم». از آنجا که طبق نظر مرحوم رضی معنای سببیت در حرف باء فرع بر معنای استعانت است، در ظاهر از فرمایش مرحوم رضی می توان نتیجه گرفت که ایشان معتقدند در مثل این موارد حرف عن دلالت بر معنای بائی می کند که افاده سببیت می کند و از طرفی این معنای سببیت فرعی بر معنای استعانت است و این نکته می تواند تأثیر بسزایی در فهم معنا داشته باشد (رضی الدین استر آبادی، ۱۳۸۴، ج ۴، ص ۳۲۱).

۳-۸. حرف فی

معنای غالبی حرف فی ظرفیت است که می تواند از نوع ظرفیت زمانی و یا ظرفیت مکانی باشد و از معنای فرعی آن تعلیل است. جناب ابن مالک معتقد است با وجود این که این معنا در «فی» در قرآن کریم و حدیث و شعر کهن کاربرد داشته است، اما نزد بیشتر نحاة ناشناخته بود (ابن مالک، ۱۴۰۳ ق، ص ۶۷). از مثال های آن مانند آیه شریفه: «فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ» (یوسف، ۳۲) که یعنی به سبب او مرا سرزنش کردید. و مثل آیه: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (نور، ۱۴) که یعنی «اگر فضل خدا نبود به سبب آنچه که در آن وارد شدید عذاب بزرگی به شما می رسید».

از آنجا که معنای غالبی فی ظرفیت است، این معنا در معنای تعلیل این حرف نیز نمایان است. مثلاً در آیه ۱۴ سوره نور که در بند قبلی ذکر شد، معنای دقیقش این است که عذاب در افاضة قرار داده شده است و گویی افاضة ظرفی است که در آن عذاب است. در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز این معنا وارد شده است: «دخلت امرأة النار في هرة ربطتها» (نوری، ۱۴۰۸ ق، ج ۸، ص ۳۰۳) یعنی آن زن به دلیل گربه ای که در بندش کرده بود، داخل در آتش شد. به بیانی دقیق تر این فعل ظرفی بوده است که این زن را در بر داشته و او را وارد آتش ساخته است (سامرائی، ۱۴۲۸ ق، ج ۳، ص ۷۹).

۳-۹. حرف من

معنای غالبی حرف من ابتدای غایت است. جماعتی از نحاة نیز معنای تعلیل را برای این حرف ذکر کرده اند و برای مثال به آیه شریفه: «مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا» (نوح، ۲۵) استشهاد کرده اند. معنای این آیه این است که به دلیل خطا هایشان غرق شدند (ازهری، ۱۴۲۱ ق، ج ۱، ص ۶۴۰). اگر این آیه را دقیق تر بررسی کنیم پی می بریم که تقدم علت دلالت بر معنای حصر دارد و این یعنی آن ها غرق نشدند مگر به دلیل خطا هایشان و ما زائده بعد از من هم تأکید کننده این معنا است (زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۴، ص ۶۲۰). اما جناب ابن عطية در تفسیر خودش المحرر الوجيز، معنای من در این آیه را ابتدای غایت می داند (ابن عطية، ۱۴۲۲ ق، ج ۵، ص ۳۷۶). معنای تعلیل حرف «من» در شعر فرزدق که در آن حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) را مدح می کند نیز استفاده شده است:

يُغْضِي حِيَاءً وَيُغْضِي مِنْ مَهَابَةٍ فَمَا يُكَلِّمُ إِلَّا حِينَ يَبْتَسِمُ

یعنی به سبب هیبتش (ازهری، ۱۴۲۱ ق، ج ۱، ص ۶۴۰). حرف «من» در آیه شریفه: «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ» (بقره، ۱۹) نیز از این جمله است.

در معنای حرف من نیز معنای غالبی آن یعنی ابتدای غایت بر معنای تعلیل آن بی تأثیر نیست؛ مثلاً جمله: «قتله من إملاق»، دلالت بر این دارد که فعل قتل از املاق صادر و حاصل شده است و آن مبدأ فعل است. همین طور است در دو مثال: «بکی من الألم» و «عضاً إصبغَهُ من الندم» یعنی گریه از درد حاصل شده و گزیدن انگشت نیز از پشیمانی صادر شده است. همانطور که از مثال‌ها هم آشکار است، در حرف من تعلیلیه مانند حرف باء سببیه علت از لحاظ وجودی مقدم بر حدث است اما از جهتی باء معنای مقابله دارد ولی من معنای ابتدائیت دارد که باعث می‌شود نتوان با حفظ معنا، این دو حرف را جایگزین یکدیگر کرد. مثلاً وقتی در آیه می‌خوانیم: «مَمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا» (نوح، ۲۵) یعنی خطاها مانند مکانی هستند که آب‌ها از آنجا بر آن‌ها فرود آمدند و گویی خطاها مانند حفره‌هایی بوده‌اند که آب از آنجا بر آن‌ها نازل شده است اما وقتی بگوییم: «بِخَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا» معنا دگرگون می‌شود. افاده آن این است که این غرق شدن جزائی برای آن‌ها در مقابل خطاهایشان بود (سامرائی، ۱۴۲۸ ق، ج ۳، ص ۷۸-۷۹).

۳-۱۰. حرف کاف

معنای غالبی حرف کاف، تشبیه است. اما جناب اخفش و اشخاصی غیر از او معنای تعلیل را نیز برای آن ذکر کرده‌اند و حرف کاف در آیه شریفه: «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا» (بقره، ۱۵۱) را از این جمله شمردند و جناب اخفش درباره معنای این آیه گفته است: «لما فعلت هذا فاذكروني». جناب ابن مالک گفته است: استعمال این حرف برای تعلیل زیاد است. مانند آیه شریفه: «وَأَذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ» (بقره، ۱۹۸) و آیه دیگر: «وَيَ كَانَهُ لَأُفْلِحُ الْكَافِرُونَ» (قصص، ۸۲) که یعنی أعجب لعدم فلاح الكافرين (تعجب می‌کنم زیرا کافران رستگار نمی‌شوند) و جناب ابن برهان نیز آن را اینچنین در تقدیر گرفت. جناب سیبویه نیز مثال «كما أنه لا يعلم فتجاوز الله عنه» را حکایت کرده که یعنی لأنه لا يعلم فتجاوز الله عنه (به دلیل اینکه او نمی‌داند پس خداوند از او بگذرد) (مرادی، ۱۴۱۳ ق، ص ۸۴).

گروهی از نحاة معنای تعلیل را برای حرف کاف اثبات کرده‌اند اما بیشتر نحاة این معنا را برای حرف کاف نفی کردند و بعضی جواز آن را مقید کردند به این که حرف کاف مکفوفه به حرف «ما» باشد مانند مثال جناب سیبویه که ذکر شد. اما درست این است که می‌تواند بدون ما کافه هم بیاید مانند آیه ۸۲ سوره قصص که در بند قبلی ذکر شده است و نحاة در مانند شعر ذیل اخلاف دارند:

وطرفك إِمَّا جِئْنَا فَاحْبِسْهُ كَمَا يَحْسِبُوا أَنْ الْهُوَى حَيْثُ تَنْظُرُ

جناب ابو علی فارسی درباره این شعر گفته است که اصل کما، کیما بوده است. جناب ابن مالک قول فارسی را تکلف دانسته و گفته است کاف برای تعلیل و ما هم کافه است و منصوب شدن فعل نیز به دلیل این است که از لحاظ معنایی شبیه به حرف کی است. جناب ابو محمد الاسود نیز در کتابش به نام «نزهة الأديب» گفته است که ابو علی شعر را تحریف کرده است و اصل شعر این طور بوده است:

إِذَا جِئْتُ فَاغْنِ طَرَفَ عَيْنَيْكَ غَيْرِنَا
لَكِي يَحْسِبُوا، الْبَيْت...

(ابن هشام، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۱۷۶-۱۷۷). جناب مالقی نیز کما را حرف ناصبی دانسته است که یکی از معانی آن تعلیل است. در این صورت "کما" از لحاظ معنا و عمل مانند حرف کی است (مالقی، ۱۴۲۳ ق، ص ۲۸۸-۲۸۹).

۳-۱۱. حرف اِلی

معنای غالبی این حرف انتهای غایت است و درباره معنای تعلیل در این حرف، آقای هادی نهر در مقاله اش می گوید: «کسی از متقدمین را نیافتم که معنای تعلیل را برای اِلی ذکر کرده باشد. اما یکی از متأخرین که جناب عبد الرحمن بن علی مکودی باشد، این معنا را برای اِلی در شرح الفیه اش ذکر کرده است و جناب احمد بن عبد الفتاح ملوی این نظر را در حاشیه اش بر شرح مکودی تأیید کرده است و گفته است: «حرف اِلی گاهی برای تعلیل می آید. مثلاً وقتی می گوئیم جئت اِلیک یعنی لأجلک». این معنا نزد ما بعید است زیرا حرف اِلی چیزی را که صلاحیت تعلیل داشته باشد را جر نمی دهد» (نهر، هادی (۱۴۰۷ ق)، التعلیل فی اللغة العربية، نشریه آداب المستنصریه، ش ۱۵، صص ۳۴۸-۳۱۷).

۴. جمع بندی

بعد از آشنایی با آراء نحاة در باب حروف جری که افاده تعلیل می کنند، احکامی که دارند و شباهت ها و تفاوت های معنایی که با یکدیگر دارند، حال با آوردن مثال هایی و با توجه به توضیحاتی که در این مقاله بیان شده است، مقایسه ای کلی بین بعضی از این حروف انجام می دهیم. مثلاً:

أَخَذَتْهُ الصَّاعِقَةُ لَظْمَةً: یعنی او به سبب ظلمش مستحق عذاب شد.

أَخَذَتْهُ الصَّاعِقَةُ بِظَلْمِهِ: یعنی گرفتن صاعقه او را در مقابل ظلم کردن او بود.

أَخَذَتْهُ الصَّاعِقَةُ مِنْ ظَلْمِهِ: یعنی صاعقه از ظلم او صادر و حاصل شده است و ظلم او مانند مکانی است

که صاعقه از آنجا بر او نازل شده است.

أَخَذَتْهُ الصَّاعِقَةُ عَلَى ظَلَمِهِ: یعنی گویی این صاعقه بر ظلم او واقع شده است.
أَخَذَتْهُ الصَّاعِقَةُ فِي ظَلَمِهِ: یعنی ظلم صاعقه را دربر گرفته است.

فهرست منابع

قرآن کریم به روایت حفص از عاصم.

۱. ابن الرسول، سید محمد رضا؛ کاظمی نجف آبادی، سمیه (۱۳۹۳). تعلیل در حروف جر عربی و حروف اضافه فارسی، نشریه فنون ادبی، شماره ۶، صص ۲۷-۴۶.
۲. ابن انباری، عبد الرحمن بن محمد (۱۴۲۸ ق). الانصاف فی مسائل الخلاف (بی چا). بیروت: نشر المكتبة العصرية.
۳. ابن عطية، عبد الحق بن غالب (۱۴۲۲ ق). المحرر الوجيز فی تفسیر الكتاب العزيز (بی چا). بیروت: نشر دار الکتب العلمية.
۴. ابن مالک، محمد بن عبد الله (۱۴۱۰ ق). شرح التسهيل (چاپ اول). الجيزة (مصر): نشر هجر.
۵. _____ (۱۴۰۳ ق). شواهد التوضیح و التصحیح لمشکلات الجامع الصحیح (بی چا). بیروت: نشر عالم الکتب.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ ق). لسان العرب (چاپ سوم). بیروت: نشر دار صادر.
۷. ابن هشام، عبد الله بن يوسف (۱۴۲۷ ق). شرح قطر الندی و بل الصدی (بی چا). قم: نشر ذوی القربی.
۸. _____ (۱۴۱۰ ق). مغنی اللیب عن کتب الأعراب (بی چا). قم: نشر کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (رحمة الله علیه).
۹. ازهری، خالد بن عبد الله (۱۴۲۱ ق). شرح التصريح على التوضیح (بی چا). بیروت: نشر دار الکتب العلمية.
۱۰. تونجی، محمد؛ أسمر، راجی (۱۴۲۱ ق). المعجم المفصل فی علوم اللغة (الألسنیات) (بی چا). بیروت: نشر دار الکتب العلمية.
۱۱. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۴ ق). الصحاح (بی چا). بیروت: نشر دار العلم للملایین.
۱۲. حسن، عباس (۱۳۹۸ ق). النحو الوافی (چاپ پانزدهم). قاهرة: نشر دار المعارف.
۱۳. رضی الدین استر آبادی، محمد بن حسن (۱۳۸۴). شرح الرضی علی الکافیة (بی چا). تهران: نشر مؤسسه الصادق (علیه السلام).

١٤. زمخشرى، محمود بن عمر (١٤٠٧ ق). الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأفاويل فى وجوه التأويل (بى چا). بيروت: نشر دار الكتاب العربى.
١٥. السامرائى، فاضل صالح (١٤٢٨ ق). معانى النحو (بى چا). بيروت: نشر دار احياء التراث العربى.
١٦. سانو، قطب مصطفى (١٤٢٧ ق). معجم مصطلحات اصول الفقه (بى چا). دمشق: نشر دار الفكر.
١٧. فراهيدى، خليل بن احمد (١٤٠٩ ق). العين (بى چا). قم: نشر مؤسسه دار الهجرة.
١٨. مالقى، احمد بن عبد النور (١٤٢٣ ق). رصف المبانى فى شرح حروف المعانى (بى چا). دمشق: نشر طاعتى.
١٩. مرادى، حسن بن قاسم (١٤١٣ ق). الجنى الدانى فى حروف المعانى (بى چا). بيروت: نشر دار الكتب العلمية.
٢٠. نورى، حسين بن محمد تقى (١٤٠٨ ق). خاتمة مستدرک الوسائل (بى چا). بيروت: نشر مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث.
٢١. يعقوب، اميل بديع (١٩٨٥ م). موسوعة النحو و الصرف و الإعراب (بى چا). بيروت: نشر دار العلم للملايين.